

نقل قول

سینمای کشور دچار لودگی شده است



مادر بودن به شاعر بودن کمک می کند

نفیس‌ه‌سادات موسوی از شاعران معاصر از تباط میان مسئولیت مادری و شاعرانگی خود را چنین شرح می دهد: مادر بودن به شاعر بودن کمک می کند، به دلیل ظرفیت‌هایی که مادری ایجاد می کند، مانند صبر بیشتر، فرزند در شرایط سخت، موقعیت‌های پر خاشاک‌رانه و شیطنت‌های کلافه‌کننده نگاه متفاوتی به مادر می دهد؛ مادری که همه اینها را می بیند و بعد همه را به این تعبیر می کند که فرزند سالمی دارد و در حال طی کردن روند طبیعی رشد است. این متفاوت دیدن اطراف، با مادری اضافه نمی شود و به زعم من به دنیای شعر و شاعرانگی کمک می کند. همچنین ظرفیت‌های دیگر مانند شب بیداری همه با دنیای خیال‌انگیز شاعری در پیوند هستند. شاعر شدن من پس از مادر شدنم اتفاق افتاد، قبل از آن شعر نمی گفتم، فرزند اول من ۱۶ساله و عمر شاعری من ۱۰سال است.



محمد درویش، کنشگر محیط زیست، پژوهشگر و کویرشناس با اشاره به سبک نویسندگی بیژن نجدی خاطر نشان می کند: خوشبختانه در چند دهه اخیر، شاهد کثرت کارتی هستیم که نشان دهنده این است که برخی از آثار هنری از جمله فیلم‌ها، داستان‌ها و رمان‌هایی با محوریت محیط زیست تولید می شوند. همچنین کتاب‌های زیادی داریم که موضوع یوزپلنگ و سر نوشت غم‌انگیز انقراض به باراز کتاب عرضه شده است. در کتاب «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» نوشته بیژن نجدی، نویسنده یوزپلنگ‌ها استعاره‌ای از نسل‌نهاد، آرمان و کسان‌ی می‌داند که همانند نوع یوزپلنگ، در آستانه انقراض و مورد هجوم هستند؛ باورها، هستی‌ها و کسان‌ی که به گذشته‌های نزدیک با دورتر ما تعلق دارند و شاید دیگر بار در تاریخ تکرار نشوند. بیژن نجدی نویسنده با ذوق ادبی است که داستان‌هایش در سبک‌های واقع گرای و فراقواقع گرای‌ی است و از پیشگامان داستان‌نویسی پستمدرن به شمار می آید. در کتاب او سبک فراقواقعیت‌گرایی از همدات‌پنداری با اشیای بی‌جان به طور بارز به ذهن خواننده کتاب منعکس می شود، قصه اینگونه روایت می کند که یک ببر کیلومترها حرکت می کند، بدون اینکه یکی از هم‌نوعانش را ببیند، او فکرمی کند همه با او قهر هستند. نویسنده از زبان ببر صحبت و انقراض را به شکل ملموس و تجربه‌ای درناک منتقل می کند.

هنر و خلاقیت

به انداز ه ریاضی اهمیت دارد



احمد محمد تبریزی

ما در زندگی به دنبال پیدا شدن هستیم یا گم شدن؟ اصلاً گم شدن در یک دنیای شلوغ و پریها هو چه مزی بتی دارد که بخواهیم به دنبالش هم باشیم؟ قبل از خواندن کتاب «نقشه‌هایی برای گم شدن» این سوالات در ذهن مان نقش می بندد و با خودمان تأمل می کنیم چرا باید دنبال گم شدن در زندگی باشیم. «ریکا سولنیت» با زاویه دید متفاوت و تجربیات منحصر به فردش به سوالات ذهنی ما پاسخ می دهد و در چینه‌ای نو و تازه پیش روی خواننده کتابش باز می کند.

در را به روی ناشناخته‌ها باز بگذار

در روان شناسی با رها روی این نکته تأکید شده است که آدم‌ها باید از حاشیه امن خودشان خارج شوند و به استقبال کشف ناشناخته‌ها بروند. ذهن آدم شیفته کار های راحت و تبعیت کردن از عادت‌هاست. آدم‌ها پس از مدتی به عادت‌ها و حاشیه امن‌شان پناه می برند و قدرت ریسک پذیری شان پایین می آید و همین مانع رشدشان می شود، در حالی که آدم‌های بزرگ همیشه به دنبال ناشناخته‌ها حرکت کرده‌اند و اجازه نداده‌اند روزمرگی و عادت‌های کهنه بر زندگی شان چنبره بیندازد.

سولنیت خیلی زود در همان صفحات ابتدایی وقتی با چالش پیش‌اسقراطی منون با عنوان «چگونه در پی چیزی هستی که دلتش بر تو مطلقاً پوشیده است؟» روبه‌رو می شود، این سؤال را جایی یادداشت می کند تا به جوابش برسد. خودش در جایی توضیح می دهد که «در را به روی ناشناخته‌ها باز بگذار، در را رو به تاریکی باز بگذار، از آنجا رز شمن‌ترین چیزها وارد می شوند. از آنجاست که خودت آمده‌ای و مقصدت هم همین جاست.»

نویسنده با طرح این سؤال و جواب‌ها، خیلی زود محور تفکر و اندیشه‌اش را برای خواننده باز می کند. سولنیت از مسائلی غیر کلیشه‌ای و متفاوت حرف می زند و این کنجکاو را در خواننده بیدار می کند که او از چه مسیری می خواهد مطالبش را منتقل کند. **رنگ حسرت بر انگیز آبی دور دست** سولنیت با آوردن روایت‌هایی از داوطلبان گروه امداد و نجات در کوهستان و کسان‌ی که در طبیعت و کوهستان گم شده‌اند، پرسشی اساسی مطرح می کند: «اگر هیچ گاه گم نشده‌ای، هیچ گاه زندگی نکرده‌ای. اگر ندانی چطور گم شوی، تباه خواهی شد. زندگی کاشفانه جایی در میانه سرزمین‌های ناشناخته قرار دارد.» زندگی کاشفانه یعنی نشستن روی صندلی رو به جلوی قطار و لحظه شماری کردن برای لحظات رسیدن، لحظات محقق شدن و لحظات اکتشاف کردن؛ لحظاتی که باد موهبات را به عقب می‌اندو و چشمانت را به سوی مناظر ناشناخته باز می کند.

برای فهم بهتر معنای کشف ناشناخته‌ها به تمثیل نیاز است و نویسنده در اینجا تمثیلی بسیار زیبا به کار می برد به عنوان «آبی دور دست». این رنگ شور انگیز، رنگ تنهایی و حسرت و رنگ جایی است که هیچ وقت نمی توانی‌د به آن دست پیدا کنی‌د ولی

تئاتر

روز به فکور

قرار بر این بود تا جشنواره های سینما و تئاتر فجر به ویترینی برای هنر و فرهنگ ایران تبدیل شوند تا از طریق آن هنر هنرمندان به بهترین و شکیل ترین شکل به نمایش گذاشته شود ولی در سال های اخیر جشنواره تئاتر فجر بیش از هر چیزی به محلی برای ناله کردن و خصومت تبدیل شده است.

جشنواره تئاتر فجر چند سال بر حاشیه را پشت سر گذاشته است.مدیران دبیران جشنواره به جای اینکه حامل پیام‌هایی امیدوار کننده درباره وضعیت جشنواره و هنرهای نمایشی کشور باشند، در نشست‌های خبری و گفت‌وگوهای رسانه‌ای شان مدام در حال گلایه کردن از بودجه و وضعیت تئاتر کشور هستند. در نشست خبری چهل و سومین جشنواره تئاتر فجر که چندی پیش برگزار شد، اتابک نادری، سرپرست اداره کل هنرهای نمایشی تأکید کرد که با هر گونه هزینه‌ای که بخواد برای جشنواره تئاتر فجر مشکل درست کند، مقابله می کند. این صحبت‌ها در حالی زده شد که خبرالله

همواره پیش چشمانت رژه می‌رود و وسوسه رسیدن به آن دارید.

همیشه چیزی در دوردست انتظار مان را می کشد و همین حس غریب دست یافتن به آن را در وجودمان زنده می کند. همیشه

در دوردست‌ها ناشناخته‌های زیادی برای کشف شدن وجود دارد و شرط رسیدن به آن گم شدن در این جهان پهناور است. این مکان‌های بی‌نام میل به گم‌بودن را در وجود انسان زنده می کنند. میل به ترک عادت‌های روزانه و درک تجربه هیجان انگیز و لذت‌بخش دور ماندن و رفتن به سوی تجربه‌های جدید.

اما دست یافتن به هر چیز جدیدی به این سادگی و آسانی نخواهد بود. ما برای اینکه بتوانیم صلابت و آمادگی مان را برای مواجهه با شرایط سخت نشان دهیم، به نوعی تاب‌آوری وجود انسان زنده می کنند. میل به ترک عادت‌های روزانه و درک تجربه هیجان انگیز و لذت‌بخش دور ماندن و رفتن به سوی تجربه‌های جدید.

اما دست یافتن به هر چیز جدیدی به این سادگی و آسانی نخواهد بود. ما برای اینکه بتوانیم صلابت و آمادگی مان را برای مواجهه با شرایط سخت نشان دهیم، به نوعی تاب‌آوری وجود انسان زنده می کنند. میل به ترک عادت‌های روزانه و درک تجربه هیجان انگیز و لذت‌بخش دور ماندن و رفتن به سوی تجربه‌های جدید.

اما دست یافتن به هر چیز جدیدی به این سادگی و آسانی نخواهد بود. ما برای اینکه بتوانیم صلابت و آمادگی مان را برای مواجهه با شرایط سخت نشان دهیم، به نوعی تاب‌آوری وجود انسان زنده می کنند. میل به ترک عادت‌های روزانه و درک تجربه هیجان انگیز و لذت‌بخش دور ماندن و رفتن به سوی تجربه‌های جدید.

«نقشه‌هایی برای گم شدن» کتابی که حکم کشف ناشناخته‌ها را دارد

اگر هیچ گاه گم نشده‌ای هیچ گاه زندگی نکرده‌ای!



ما برای اینکه بتوانیم صلابت و آمادگی مان را برای مواجهه با شرایط سخت نشان دهیم، به نوعی تاب‌آوری ذهنی و روانی نیاز داریم. باید آمادگی مواجهه با رخدادهای ناشناخته را داشته باشیم و از این خرق عادت در زندگی مان نترسیم. دقیقاً آدم‌ها در چنین شرایطی به لحاظ وجودی و روحانی تغییر می کنند و همچون کرم ابریشم از پیله‌شان در می آیند

ناگهان به دل فرهنگ دیگری پرتاب می شوند و زیستی دیگر را آغاز می کنند. نویسنده معتقد است این آدم‌ها که جسم‌شان باید چند بار در طول زندگی از هم بپاشد و از نو شکل بگیرد «نچ پروانه‌ها را می کشند.»

از دست دادن رؤیاها

سولنیت با اشاره به یکی از تجربه‌های کوهنوردی‌اش توضیح می دهد که وقتی از کوه بالاتر می‌روی، جهان بزرگ‌تر می شود و تو خودت را در برابر آن کوچک‌تر حس می کنی، متأثر و رها می شوی از اینکه چقدر فضا اطرافت هست و چقدر جابرای پرسه زدن داری و چقدر همه چیز ناشناخته است.

سولنیت با انتقاد از قاعده‌های ساختگی جوامع اجتماعی معتقد است که ما باور کرده‌ایم نگه داشتن چیزها قاعده است نه گم کردن مدام نشان. در نگاه او گم شدن در ذات چیزهاست نه پیدا شدن. آدم‌ها در طول زندگی شان با ترس‌های زیادی روبه‌رو هستند که یکی از آنها همین ترس رهایی از کلیشه‌های ساخته شده از سوی اجتماع و ذهن است. هر لحظه خورشید در جایی روی این کره خاکی غروب می کند و آدم‌ها یک روز دیگر را از دست می دهند، بدون آنکه به رؤیاهای شان برسند، چون خودشان را درگیر نگاه می کنیم.

تئاتر

لطفاً فکری به حال وضعیت جشنواره تئاتر فجر کنید

که باز هم حاشیه‌ساز شد و کوروش زارعی، دبیر دوره چهل و یکم را وادار به پاسخگویی کرد. برای این وضعیت عجیب و غریب و اسفناک جشنواره تئاتر فجر باید کاری کرد. بهتر است دعواها در باره بودجه و بدهی‌ها در جای دیگری صورت بگیرد و بعد نتیجه اقدامات به رسانه‌ها گفته شود.

رسانه‌ای کردن این موضوع که مدیران اداره کل هنرهای نمایشی و دبیران جشنواره توانایی گرفتن بودجه و مدیریت هزینه‌ها را ندارند، به هیچ عنوان برای جشنواره تئاتر فجر صورت خوشی ندارد.

آوردن اختلافات و صحبت مداوم از نبود بودجه بیشتر از هر چیزی به اعتبار جشنواره تئاتر فجر آسیب می زند. بهتر است مدیران اداره کل هنرهای نمایشی و دبیران جشنواره قبل از گرفتن مسئولیت کمبودها فکر کنند و بعد با پیش بگذارند. ادامه روند فعلی برگزاری جشنواره تئاتر فجر این جشنواره را نزد افکار عمومی و هنرمندان کشور‌های دیگر از اعتبار می اندازد.



نگاهی به فیلم «علت مرگ نامعلوم» از فیلم‌های قابل اعتنای این روزها

یک فیلم جاده‌ای خوش ساخت

احمد جوان

در دوره‌ای که سینمای ایران از نگاه هنرمندانه تهی شده و سینماگران نسبت به اقول کیفی فیلم‌ها ابراز نگرانی می کنند، مشخص نیست چرا فیلم خوش ساختی مثل «علت مرگ نامعلوم» باید به مدت سه سال رنگ سپرده را نبینند. از آن عجیب تر اینکه هیچ مسئول سینمایی طی این سال‌ها نسبت به این اعمال محدودیت سلیقه‌ای صحبتی نکرده و توضیح نداده است چرا باید سینما و مخاطبان جدی‌اش را از تماشای چنین فیلم‌هایی محروم کرد. ساختن فیلم‌های جاده‌ای در سینمای امریکا و اروپا رواجی نسبی دارد و معمولاً کارگردانان نسبت به ساخت چنین فیلم‌هایی علاقه نشان می دهند. نمونه‌های درخشان زیادی از این فیلم‌ها موجود است که فعلاً محل بررسی مان نیست، اما ساخت فیلم‌های جاده‌ای در سینمای ایران چنان مرسوم نیست و فیلمسازان بنا به سختی‌های کار علاقه‌ای به ساختن چنین فیلم‌هایی نشان می دهند.

یک فیلم جاده‌ای سرپا

«علت مرگ نامعلوم» یک فیلم جاده‌ای سرپاست که توانسته تعلیق خوبی به داستانش دهد و با بهره گیری از همین تعلیق تماشاگرش را تا پایان نگه دارد. در نگاهی کلی عنصر تعلیق برای این فیلم‌ها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. حال اگر این فضای پر از تعلیق، با ماجرای مرگ ناگهانی یک انسان همراه شود، پر بار دراماتیک قصه می افزاید و کمک بیشتری به جذاب‌شدن فیلم می کند. در «علت مرگ نامعلوم» به کارگردانی علی زرنگار، با چند شخصیت همراه هستیم که هر کدام بنا به دلیلی خاص راهی سفر هستند. در چنین فیلم‌هایی معمولاً شخصیت‌ها به طور کامل رمزگشایی و معرفی نمی شوند و کارگردان با بهره گرفتن از همین فضای رازآلود، بر ابهام داستان و پی بردن به نیت درونی شخصیت‌ها اضافه می کند. شش مسافر به همراه راننده یک ون می خواهند خودشان را به شهر کرمان برسانند. هر کدام از این شخصیت‌ها، مشکلات، رازها و چالش‌هایی پیش‌روی شان دارند و هر کدام بنا به دلیلی باید از بیابان‌ها عبور کنند و به کرمان برسند.



مرگ ناگهانی مسافر

گره اصلی داستان خیلی زود و با مرگ ناگهانی یکی از مسافران اتفاق می افتد: مردی بی‌نام و نشان که ناگهان به خاطر تکان‌های شدید ماشین از دنیا می‌رود و مسافران در هول و ولای اتفاق پیش آمده از لباس مرد مرده پول زیادی را پیدا می کنند. اگر مرگ مرد گره اصلی داستان را شکل می دهد، دعوا و بحث بر سر جنازه و پول‌های او به نقطه عطف قصه تبدیل می شود. حالا در چنین وضعیتی بفرنجی با شش انسان طرف هستیم که در هیاهوی وجدان و نیاز گیر کرده‌اند و دقیق نمی‌دانند باید با پول و جنازه چه کار کنند. بحث و بگومگوی شخصیت‌ها برای تصمیم‌گیری درباره هر که پول‌ها به جالشی حل‌نشدنی میان شخصیت‌ها تبدیل می شود. هر کدام از آنها مشکلات مالی خودشان را دارند و برای حل‌شدن مشکل‌شان به این پول نیاز دارند. از طرفی دیگر آنها می‌دانند این پول مال آنها نیست و برداشتش در حکم دزدی به شمار می‌رود. نکته مهم در فیلم «علت مرگ نامعلوم» به فیلمنامه درست و جفت و بست‌دار زرنگار برمی گردد. چنین فیلمی برای سرپا ماندن به فیلمنامه‌ای محکم در روابط علت و معلولی نیاز دارد و زرنگار به خوبی توانسته است از پس این مورد بر بیاید. تناقض و درگیری ر شخصیت‌ها در تصمیم‌گیری کاملاً درست طراحی شده و مخاطب از پس همین تناقضات به شناختی نسبی از وضعیت شخصیت‌ها می‌رسد؛ به فیلمنامه خاصی نسبت به شخصیت‌ها، قصه‌اش را پیش می‌برد که اتفاقاً همین نقطه تمثیلی اخلاقی بگیرند. زرنگار در «علت مرگ نامعلوم» علاوه بر حفظ درست خط اصلی داستان، موقعیت‌های هوشمندانه‌ای وارد قصه می کند و اجازه نمی‌دهد فیلم تا انتها از ریتم ملتهبش بیفتد. پیدا شدن سر و کله پلیس در بحبوحه تصمیم‌گیری برای خاک کردن جنازه و فرار دختر و پسر و برداشتن کیف پر از پول از سوی یکی از شخصیت‌ها، نمونه‌ای از اتفاقاتی هستند که کاملاً بموقع فراز و فرودهای لازم را به فیلم می‌دهند. بسازی بازیگران نیز کاملاً طبیعی و به اندازه است و کمک زیادی به باورپذیر شدن فضای فیلم می‌کند.



احساس گرایی در پایان بندی

شاید تنها ضعف فیلم را باید در پایان بندی آن دانست. کارگردان که در طول فیلم اجازه نداده است فیلمش فضایی احساسی به خود بگیرد، ناگهان در سکانس پایانی می خواهد حجم عظیمی از احساس و ترجم را به مخاطبش منتقل کند. زرنگار در طول فیلم بدون قصاوت و پیش‌داوری خاصی نسبت به شخصیت‌ها، قصه‌اش را پیش می‌برد که اتفاقاً همین نقطه مثبت فیلم است که دچار احساسات گرایی و پیش‌داوری‌های اخلاقی نمی‌شود، اما ناگهان در پایان، یک تغییر فضای عجیب می‌دهد تا احساس مخاطبش را درگیر کند. پایان بندی فیلم مثل وصله‌ناجوری است که به کلیت فیلم نمی‌آید وای کاش کارگردان برای پایان دادن به فیلمش فکر و ایده دیگری به ذهنش می‌رسانید، حتی اگر کارگردان می‌خواست بر کار زشت و غیر اخلاقی شخصیت‌ها جهت برداشتن پول و رها کردن جنازه مرده صحنه بگذارد، باز می‌توانست آن را به شکل بهتری نشان دهد. افتادن ناگهانی در دام احساس گرایی چیزی نبود که به سینمادوستان را جهت ساخته شدن چنین فیلم‌هایی امیدوار می‌کند. سینمای ایران برای راه‌شدن از وضعیت فعلی به چنین فیلم‌هایی نیاز دارد. دقیقاً چنین فیلم‌هایی هستند که سینما را زنده نگه می‌دارند و در سال‌های آینده همه از این فیلم‌ها صحبت خواهند کرد نه کمدهای تاریخ مصرف‌داری که سطح سلیقه مخاطب را پایین آورده‌اند.